



بسته محتوایی تبلیغ بدرقه آقای شهید ایران

به کوشش:

اداره کل فرهنگی تبلیغی دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی

مشهد مقدس

تیرماه ۱۴۰۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از سوگ تا قیام

بسته محتوایی تبلیغ بدرقه آقای شهید ایران

کاری از:

اداره کل فرهنگی تبلیغی دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی

گروه تولید محتوا:

سید محمد حسین دعایی، سید علی اسدی، علی مقدم، مجید
سرآسیایی، علی غفوری منش، مهدی رحمانی، محمد الهی خراسانی

تنظیم و نگارش:

محسن حاجی مرادخانی

صفحه آرایی:

هاشم دهقانیان

پایگاه اطلاع رسانی رسالات



فهرست

- مقدمه ۳
- گفتار اول؛ از شهادت تا امتداد وفاداری ۷
- گفتار دوم؛ از تشییع پیکر تا تجدید عهد ۱۱
- گفتار سوم؛ از عبره تا عبرت ۱۵
- گفتار چهارم؛ از سوگ تا قیام ۱۹
- گفتار پنجم؛ شهادت آغاز حیات ۲۳
- گفتار ششم؛ از علم تا مجاهدت ۲۷
- گفتار هفتم؛ از شخصیت تا مکتب ۳۱
- گفتار هشتم؛ از حضور تا بعثت ۳۵
- گفتار نهم؛ از سوگ فقدان تا روایت فتح ۳۹
- گفتار دهم؛ از خونخواهی تا حیات امت ۴۴

● مقدمه

روزگار هر روز شاهد تشییع انسان‌هاست؛ اما همه تشییع‌ها در تاریخ ماندگار نمی‌شوند. گاه پیکری بر دوش مردم بدرقه می‌شود و پرونده یک زندگی بسته می‌گردد؛ اما گاه ملتی گرداگرد پیکر مردی جمع می‌شود که با رفتنش، راهی پایان نمی‌یابد، بلکه مسئولیتی تازه آغاز می‌شود. چنین لحظه‌هایی، دیگر یک مراسم نیستند؛ به رخدادی تمدنی تبدیل می‌شوند. شهادت رهبر شهید انقلاب از همین جنس است. شهادت یک مجاهد عادی نبود؛ شهادت فقیهی بود که سال‌ها پرچم‌دار جبهه مستضعفان در برابر جبهه استکبار، مرجعی دینی، رهبری الهی و معلم نسلی از مجاهدان بود. دشمن نیز شخصیتی عادی را هدف قرار نداد؛ شقی‌ترین جریان استکباری و جنایتکار عصر، گمان می‌کرد با خاموش کردن این چراغ، می‌تواند اراده ملتی را درهم بشکند و حرکت جبهه مقاومت را متوقف سازد.

اما سنت الهی، همواره فراتر از محاسبات دشمنان عمل می‌کند.



خداوند خواست که این مجاهد بزرگ، پس از عمری مبارزه، در ماه مبارک رمضان، با زبان روزه، با مشیت گره کرده و در حال ایستادگی بر همان عهده که همه عمر بر آن پای فشرده بود، به دیدار پروردگار بشتابد؛ شهادتی که خود، گویاترین گواه بر صدق یک عمر مجاهدت بود.

این حادثه، تنها فقدان یک رهبر نبود؛ آزمونی برای یک امت بود. پرسش اصلی این نبود که چه کسی از میان ما رفت؛ پرسش آن بود که ما پس از او چه خواهیم کرد. آیا تشییع، پایان یک رابطه عاطفی است یا آغاز مسئولیتی تاریخی؟ آیا اشک، پایان راه است یا آغاز بصیرت؟ آیا شهید، در گذشته می ماند یا به آینده امت تبدیل می شود؟

در فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، پاسخ روشن است. پیوند امت با اولیای الهی، پیوندی صرفاً عاطفی نیست؛ عهده الهی است. از همین رو، تشییع شهید، تنها بدرقه یک پیکر نیست؛ تجدید بیعت با راهی است که او برای آن زیست و خون خویش را در راه آن نثار کرد. در این مکتب، محبت به مسئولیت می انجامد، اشک به بصیرت، بصیرت به مجاهدت و سوگ، به حرکت.

رهبر شهید، همه عمر خود را در پرتو مکتب اهل بیت علیهم السلام سپری کرد و سرانجام نیز خداوند چنین تقدیر نمود که پیکرش در جوار مضجع نورانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام آرام گیرد؛ همان امامی که خود، پیام زندگی اش را «مبارزه دائمی خستگی ناپذیر» می دانست. گویی این آغاز و انجام، پیامی واحد را در برابر دیدگان امت قرار می دهد: راه ولایت، راه



مجاهدت است و شهیدان، زنده‌ترین رهروان این مسیرند.

از این رو، این تشیع را نباید صرفاً حادثه‌ای تاریخی دانست. این اجتماع عظیم، نمایش قدرت نرم انقلاب اسلامی، جلوه حیات اجتماعی امت، تجدید عهد با ولایت، اعلام شکست محاسبات دشمن و نشانه استمرار مکتبی است که با رفتن مردان خدا متوقف نمی‌شود.

رهبر شهید انقلاب، سال‌ها پیش، حقیقت عزاداری در مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) را چنین ترسیم کرده بودند:

«ما گرچه در عزاهستیم، اما عزای ما به معنی ماتم گرفتن و افسرده شدن و یک گوشه نشستن نیست؛ جنس عزای ما از جنس عزای سیدالشهدا (علیه‌السلام) است؛ زنده و زنده‌کننده است... عزاداری ما هم باید ما را به پیش برد.»

این نوشتار نیز تلاشی است برای خوانش همین حقیقت؛ اینکه چگونه شهادت، امت را بیدار می‌کند؛ چگونه تشیع، به صحنه تجدید عهد تبدیل می‌شود؛ چگونه یک ملت مبعوث می‌شود؛ چگونه خون شهید، روایت فتح می‌آفریند و چگونه وفاداری به شهید، تنها با شناخت مکتب و ادامه راه او معنا پیدا می‌کند.

امید است مبلغان گرامی، نخبگان فرهنگی و فعالان عرصه تبیین، با بهره‌گیری از ایده‌ها، آیات، روایات و خط محتوایی این نوشتار، بتوانند متناسب با اقتضائات مخاطبان و شرایط تبلیغی خود، روایت صحیح این حماسه بزرگ را بازآفرینی کنند.



از برادران گرامی حجج اسلام آقایان سید محمد حسین دعایی، سید علی اسدی، علی مقدم، مجید سرآسیایی، علی غفوری منش و مهدی رحمانی که در تولید و تدوین محتوای این بسته محتوایی همکاری داشتند و از برادر بزرگوارم حجت الاسلام محسن حاجی مرادخانی بابت تنظیم و آماده سازی این اثر سپاسگزارم.

محمد الهی خراسانی

مدیر کل فرهنگی تبلیغی دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی

● گفتار اول؛ از شهادت تا امتداد وفاداری

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ
وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»

«در میان مؤمنان، مردانی هستند که بر پیمانی که با خدا بستند صادقانه ایستادند؛ برخی پیمان خود را به انجام رساندند و برخی در انتظارند و هرگز عهد خود را دگرگون نکردند.» (احزاب، ۲۳)

شهادت، پایان راه مردان خدا نیست؛ لحظه آشکار شدن حقیقت راه آنان است. بسیاری از انسان‌ها در دوران حیات خود با سخن، مدیریت، علم یا مجاهدت شناخته می‌شوند، اما گاه عظمت یک عمر زندگی، در واپسین لحظه آن آشکار می‌شود. شهادت، پرده از حقیقت برمی‌دارد و نشان می‌دهد که آنچه یک انسان سال‌ها بر زبان آورده و برای آن تلاش کرده، تا آخرین نفس نیز بر همان پیمان ایستاده است.

از همین رو، قرآن کریم شهید را پیش از آنکه با مرگ بشناساند، با وفای به عهد معرفی می‌کند. معیار بزرگی او، نحوه پایان زندگی نیست؛ بلکه صداقت او در پیمانی است که از آغاز با خدا بسته است. شهادت، آخرین حلقه زنجیره‌ای از ایمان، استقامت، اخلاص و مجاهدت است؛ نه



حادثه‌ای جدا از آن.

رهبر شهید انقلاب نیز چنین زیست. آنچه دل‌های مردم را به درد آورد، تنها فقدان یک شخصیت برجسته نبود؛ بلکه پایان ظاهری زندگی مردی بود که دهه‌ها بر عهد الهی خود ایستاد، از میدان‌های دشوار مبارزه عبور کرد، تهدیدها را به جان خرید، از عزت اسلام و استقلال امت اسلامی کوتاه نیامد و تا واپسین لحظه، همان راهی را ادامه داد که در آغاز انتخاب کرده بود.

از این منظر، شهادت او صرفاً یک حادثه تلخ نیست؛ گواهی الهی بر صدق یک عمر مجاهدت است. گویی خداوند، با شهادت بندگان برگزیده خویش، بر زندگی آنان مهر تأیید می‌زند و آنان را به عنوان الگوهای وفاداری در برابر چشم تاریخ قرار می‌دهد.

اما شگفتی این آیه در آن است که تنها از شهیدان سخن نمی‌گوید. پس از آنکه می‌فرماید: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ»، بلافاصله از گروه دیگری یاد می‌کند: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ».

این انتظار، انتظارِ نشستن و نظاره کردن نیست؛ انتظارِ ادامه همان پیمان است. قرآن میان شهید و بازمانده، تفاوتی در اصل عهد قائل نیست؛ هر دو اهل یک میثاق‌اند. تفاوت تنها در این است که گروهی مأموریت خود را با نثار جان به پایان رسانده‌اند و گروهی هنوز فرصت دارند که همان عهد را در میدان زندگی ادامه دهند.

در مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز شهادت هیچ‌گاه پایان یک نهضت نبوده است. عاشورا با شهادت سیدالشهدا (علیه‌السلام) خاتمه نیافت؛ بلکه از همان لحظه، مرحله تازه‌ای از حیات آن آغاز شد. خون شهید، راه را نمی‌بندد؛



راه را روشن تر می کند. از همین رو، شهادت همواره آغاز مسئولیتی تازه برای مؤمنان بوده است، نه پایان مسئولیت آنان.

رهبر شهید انقلاب نیز حقیقت عزاداری شیعه را چنین تبیین کرده اند و در دیدار با نخبگان و استعداد های برتر علمی که همزمان با شهادت سید حسن نصرالله شده بود، فرمودند:

«ما در این روزها عزاداریم؛ فقدان آقای سید حسن نصرالله حادثه ای کمی نیست و جدّاً ما را عزادار کرده. اما من این دیدار را به بعد موکول نکردم... این تشکیل جلسه یک پیامی برای ما دارد؛ پیامش این است که ما گرچه در عزاهستیم، اما عزای ما به معنی ماتم گرفتن و افسرده شدن و یک گوشه نشستن نیست؛ جنس عزای ما از جنس عزای سید الشهداء علیه السلام است؛ زنده و زنده کننده است. عزاداریم اما این عزای ما را به حرکت و پیشرفت و شوق بیشتر به کار وادار میکند. من می خواهم این پیام را در دل و جان خودمان، به معنای واقعی کلمه نفوذ بدهیم، احساس کنیم عزاداری ما هم باید ما را به پیش ببرد.»

رهبر شهید، امانتی را که خداوند بر عهده او نهاده بود، با وفاداری کامل به مقصد رساند. او از شمار کسانی شد که قرآن درباره آنان فرمود: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ». اما آیه در همان جا متوقف نمی شود؛ نگاه خود را به سوی کسانی می برد که هنوز در میدان اند؛ آنان که باید همان عهد را پاس بدارند و اجازه ندهند راه مردان خدا با رفتن آنان متوقف شود.

شهادت، پایان یک مجاهد نیست؛ پایان مرحله ای از رسالت او و آغاز



مرحله‌ای تازه برای امت است. شهید، امانت الهی را تا آخرین نفس بر دوش کشید و آن را با خون خویش به نسل پس از خود سپرد. از آن پس، میدان در اختیار کسانی قرار می‌گیرد که مصداق «مَنْ يَنْتَظِرُ» هستند؛ آنان که باید با همان صداقت، همان استقامت و همان وفاداری، راه را ادامه دهند و نگذارند پرچمی که شهید برافراشته است بر زمین بماند.

و این، همان حقیقت جاودانه‌ای است که قرآن در پایان آیه با یک جمله کوتاه بیان می‌کند: «وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا»؛ آنان هرگز عهد خود را دگرگون نکردند. هنر امت نیز آن است که پس از شهید، همان عهد را بی‌هیچ دگرگونی ادامه دهد؛ چراکه شهادت، پایان وفاداری نیست، آغاز وفاداری دیگران است.

● گفتار دوم؛ از تشیع پیکر تا تجدید عهد

«لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا»

«خدا از مؤمنان خشنود شد، آن گاه که زیر آن درخت با تو بیعت کردند؛ خدا آنچه را در دل هایشان بود می دانست، پس آرامش را بر آنان نازل کرد و فتحی نزدیک نصیبشان ساخت.» (فتح: ۱۸)

در تاریخ اسلام، بعضی صحنه ها تنها یک واقعه نیستند؛ نقطه آغاز یک عهدند. بیعت رضوان از همین جنس است. مسلمانان زیر سایه درختی گرد آمدند تا در لحظه ای سرنوشت ساز، وفاداری خود را به پیامبر خدا ﷺ اعلام کنند. آنچه آن اجتماع را جاودانه ساخت، نه درخت بود، نه شمار حاضران و نه حتی الفاظ بیعت؛ خداوند از حقیقتی سخن گفت که در دل ها جریان داشت: «فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ» ارزش آن اجتماع، در عهدی بود که مؤمنان با همه وجود پذیرفتند.

از همین منظر، تشیع شهید صحنه تجدید عهد است. هرگاه امت در کنار پیکریکی از اولیای خدا گرد می آید، در حقیقت بار دیگر نسبت خود را با راه او اعلام می کند. اگر روزی بیعت «تحت الشجرة» با دست انجام



شد، امروز بیعت «تحت التابوت» با حضور انجام می‌شود؛ حضوری که زبان بیعت دل‌هاست.

در چنین صحنه‌ای، مردم تنها برای ادای احترام به گذشته نمی‌آیند؛ آمده‌اند تا درباره آینده تصمیم بگیرند. تشیع، لحظه‌ای است که یک ملت با خود و با آرمان‌هایش سخن می‌گوید. هر قدمی که در این مسیر برداشته می‌شود، گواه آن است که راه شهید، با شهادت او پایان نیافته است.

به همین دلیل، ارزش تشیع را نباید تنها در شکوه جمعیت یا گستردگی حضور مردم جست‌وجو کرد. قرآن درباره بیعت رضوان نیز نخست از جمعیت سخن نمی‌گوید، بلکه از صدق دل‌ها سخن می‌گوید. خداوند نفرمود که آنان زیر درخت جمع شدند؛ فرمود: «فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ» معیار، حقیقت عهدی است که در دل انسان شکل می‌گیرد.

تشیع، لحظه تبدیل محبت به پیمان است. انسان مؤمن در این صحنه تنها نمی‌گوید «دوستت داشتیم»؛ بلکه با حضور خود اعلام می‌کند: «بر همان راه خواهیم ماند.» از همین رو، حضور در تشیع، بیش از آنکه یادآور گذشته باشد، تعهدی نسبت به آینده است.

در تاریخ اسلام، هرگاه یکی از پیشوایان الهی به شهادت رسید، دشمن گمان کرد که با حذف یک شخصیت، راه نیز پایان خواهد یافت؛ اما سنت الهی خلاف این را نشان داد. شهادت، هر بار امت را به تجدید عهد فراخواند. عاشورا روشن‌ترین نمونه این حقیقت است. اگر امام حسین (علیه السلام) در ظهر عاشورا رسالت خویش را با شهادت به کمال رساند، از عصر عاشورا



رسالت امت آغاز شد؛ رسالتی که با خطبه‌های حضرت زینب علیها السلام و امام سجاد علیه السلام استمرار یافت و تا امروز ادامه دارد.

شهادت رهبر شهید انقلاب نیز امت را در برابر همین انتخاب قرار داده است. دشمن می‌خواست با ترور یک رهبر، آینده یک ملت را دچار تردید کند؛ اما پاسخ ملت، حضور در میدان عهد بود. این حضور، اعلام این حقیقت است که پیوند امت با ولایت و آرمان‌های انقلاب، وابسته به حضور یا فقدان اشخاص نیست؛ عهدی است که با رفتن پرچمداران، استوارتر می‌شود.

از همین رو، استقبال و تشییع رهبر شهید را باید بیعتی دوباره دانست؛ بیعتی که نه با الفاظ، بلکه با گام‌ها، اشک‌ها و حضور مردم بسته می‌شود. این اجتماع عظیم، همان پیام بیعت رضوان را در روزگار ما تکرار می‌کند: اگر راه خدا هزینه دارد، امت همچنان در کنار آن ایستاده است.

این عهد، تنها میان یک ملت و رهبر خویش نیز نیست. رهبر شهید، پرچمدار آرمانی بود که مرزهای جغرافیایی را درنور دیده بود. از این رو، اندوه او تنها در ایران محدود نماند و دل‌های بسیاری در سراسر جهان اسلام را به حرکت درآورد. هر جا که دل‌هایی برای عزت اسلام، آزادی ملت‌ها و مقاومت در برابر استکبار می‌تپد، بخشی از این بیعت نیز حضور دارد.

اگر قم خاستگاه این نهضت بود، مشهد می‌تواند میعادگاه تجدید این عهد باشد؛ جایی که زائران، در کنار مضجع نورانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، تنها بر مزار یک شهید حاضر نمی‌شوند، بلکه بار دیگر پیمان خود را با راه ولایت، مقاومت و آینده امت اسلامی تازه می‌کنند.



تشییع، پایان یک زندگی نیست؛ لحظه‌ای است که یک ملت، وفاداری خود را دوباره امضا می‌کند. هرگاه امتی با چنین صدقی بر عهد خود بایستد، همان سنت الهی بار دیگر جاری خواهد شد؛ سکینه‌ای که دل‌ها را استوار می‌کند و فتحی که راه آینده را می‌گشاید.

● گفتار سوم؛ از عبره تا عبرت

«هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ...
وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ... فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ»

«اوست که کافران اهل کتاب را در نخستین گردآوری، از خانه‌هایشان بیرون راند... آنان گمان می‌کردند دژهای استوارشان مانع عذاب الهی خواهد شد، اما خدا از جایی که گمان نمی‌کردند بر آنان فرود آمد و در دل‌هایشان رعب افکند... پس ای صاحبان بصیرت، عبرت بگیرید.» (حشر، ۲)

حوادث بزرگ، تنها برای آن نیست که درباره آنها سخن بگوییم یا بر آنها اندوه بخوریم؛ بلکه آمده‌اند تا مسیر آینده را روشن کنند. از همین رو، قرآن پس از نقل سرگذشت امت‌ها و پیامبران، مخاطب را به «عبرت» فرا می‌خواند، نه صرفاً به تأثر و احساس.

آیه دوم سوره حشر، نمونه‌ای روشن از این منطق قرآنی است. ماجرای بنی‌نضیر، تنها یک حادثه تاریخی نیست؛ صحنه‌ای است که خداوند قدرت پوشالی دشمن را در هم می‌شکند. آنان به استحکامات خود دل بسته بودند، دیگران نیز گمان نمی‌کردند این دژها فرو بریزد؛ اما اراده الهی از جایی که تصور نمی‌کردند فرارسید، رعب در دل‌هایشان افتاد و همان



دژهایی که مایه امنیت می‌پنداشتند، به دست خودشان ویران شد. سپس قرآن، بدون آنکه اجازه دهد ذهن مخاطب در گذشته متوقف شود، می‌فرماید: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ»؛ ای صاحبان بصیرت، از این حادثه درس بگیرید.

عبرت، یعنی عبور از ظاهر حادثه به حقیقت آن؛ یعنی دیدن سنت‌های الهی در متن تاریخ. اهل بصیرت، تنها وقایع را نمی‌بینند؛ دست خدا را نیز در پس حوادث مشاهده می‌کنند.

در فرهنگ اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز اشک، منزلگاه نهایی نیست. از همین جاست که میان «عبره» و «عبرت» پیوندی عمیق برقرار می‌شود. «عبره» اشکی است که از چشم جاری می‌شود و «عبرت» نوری است که در دل پدید می‌آید. گریستن ارزشمند است، اما آن اشکی که انسان را به شناخت، مسئولیت و حرکت برساند. اشک، هنگامی ارزش می‌یابد که به بصیرت بینجامد و بصیرت، هنگامی کامل می‌شود که در رفتار انسان اثر بگذارد. نهضت عاشورا بزرگ‌ترین شاهد این حقیقت است. میلیون‌ها انسان در طول تاریخ بر مصیبت سیدالشهدا (علیه‌السلام) گریسته‌اند، اما آنچه عاشورا را جاودانه کرده، تنها اشک‌ها نیست؛ بلکه درس‌هایی است که از دل این اشک‌ها متولد شده است. اگر عاشورا فقط حادثه‌ای برای سوگواری بود، هرگز به مکتبی برای آزادگان جهان تبدیل نمی‌شد.

شهادت رهبر شهید نیز باید با همین نگاه دیده شود. اگر این حادثه تنها به خاطره‌ای اندوهبار تبدیل شود، رسالت خود را به انجام نرسانده است. این شهادت، مدرسه‌ای برای شناخت راه آینده است؛ فرصتی



است تا بار دیگر از خود پیرسیم این مجاهد بزرگ برای چه زیست، با چه چیزی مبارزه کرد، چه میراثی بر جای گذاشت و امروز از ما چه می خواهد. دشمن نیز دقیقاً از همین نقطه بیم دارد. او از اشک مردم هراسی ندارد؛ آنچه او را نگران می کند، اشکی است که به آگاهی تبدیل شود، آگاهی ای که اراده بیافریند و اراده ای که به اقدام بینجامد. از همین رو، همواره می کوشد حادثه شهادت را در سطح احساسات متوقف کند تا حقیقت آن به یک مکتب و یک جریان زنده تبدیل نشود.

هر انسان مؤمن، در برابر چنین حادثه ای، تنها یک عزادار نیست؛ یک مسئول است. این شهادت از همه ما می خواهد که چرایی این جنایت، اهداف دشمن، راهی که شهید برای آن ایستاد و مسئولیت امروز خود را بهتر بشناسیم. اگر اشک، انسان را به این شناخت برساند، اشکی زنده و حیات بخش است؛ اما اگر تنها احساسی گذرا باشد و در رفتار و تصمیم انسان اثری نگذارد، هنوز به مقصد نرسیده است.

از همین رو، اجتماع عظیم مردم نیز تنها یک اجتماع عاطفی نیست. این حضور، فرصتی برای بازخوانی معارف اسلام، تبیین حقیقت مقاومت، تقویت امید، بازشناسی میراث رهبر شهید و تجدید عهد با ولایت است. هر اجتماع بزرگی که بدون تولید معرفت پایان یابد، بخشی از ظرفیت خود را از دست می دهد؛ اما اگر در کنار شور، شعور نیز پدید آید، به سرمایه ای ماندگار برای آینده امت تبدیل خواهد شد.

حقیقت آن است که مردم تنها برای بدرقه یک پیکر گرد هم نمی آیند؛ آنان نسبت خود را با یک راه، یک مکتب، یک مسئولیت تاریخی و آینده ای



مشترک بازتعریف می‌کنند. همین نگاه است که معنای تشییع را از یک مراسم عاطفی فراتر می‌برد و آن را به فرصتی بزرگ برای ساختن آینده امت اسلامی تبدیل می‌کند.

در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام، گریستن و نگریستن از یکدیگر جدا نیستند. اشکی که چشم را می‌شوید، باید دل را نیز بینا کند. اگر اشک، انسان را به شناخت حق و باطل، تشخیص دوست و دشمن، فهم وظیفه و استقامت در مسیر حق برساند، آن‌گاه «عبره» به «عبرت» تبدیل شده است.

شهادت رهبر شهید، امروز چنین دعوتی پیش روی ما قرار داده است. تاریخ از ما نمی‌پرسد که چقدر گریستیم؛ خواهد پرسید که این اشک‌ها ما را به کجا رساند. آیا پس از این مصیبت، بصیرت ما بیشتر شد؟ عهد ما استوارتر شد؟ مسئولیت ما سنگین‌تر شد؟ و اراده ما برای ساختن آینده امت اسلامی، محکم‌تر گردید؟

اشک، آغاز راه است؛ اما مقصد، بصیرت و مسئولیت است. هنر مکتب اهل بیت علیهم‌السلام آن است که از عبره، عبرت می‌آفریند و از سوگ، انسان‌هایی می‌سازد که آماده ادامه راه اولیای خدا هستند.

● گفتار چهارم؛ از سوگ تا قیام

«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

«سست نشوید و اندوهگین نگردید که اگر ایمان داشته باشید، شما برترید.»
(آل عمران، ۱۳۹)

در زندگی انسان، اندوه امری طبیعی است. فقدان عزیزان، دل را می‌شکند و اشک را بر گونه جاری می‌سازد. اسلام هرگز انسان را به سنگدلی دعوت نکرده است؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در سوگ عزیزان خویش گریستند و اهل بیت علیهم السلام، بزرگ‌ترین آموزگاران گریه بر مصیبت‌اند.

اما قرآن کریم، در کنار پذیرش اندوه، هشدار مهمی نیز می‌دهد؛ اندوه نباید به سستی بینجامد. پس از حادثه تلخ اُحد، مسلمانان زخم خورده بودند، عزیزان بسیاری را از دست داده بودند و فضای جامعه آکنده از غم بود. درست در همان هنگام، خداوند فرمود: «سست نشوید و اندوهگین نگردید؛ اگر مؤمن باشید، شما برترید.» قرآن نمی‌خواهد احساس را انکار کند؛ می‌خواهد احساس، اراده را از کار نیندازد.

این، یکی از سنت‌های همیشگی جبهه حق است. هرگاه پرچمداری



از میدان می‌رود، دشمن می‌کوشد اندوه را به یأس تبدیل کند؛ زیرا می‌داند ملتی که امید خود را از دست بدهد، پیش از آنکه در میدان نبرد شکست بخورد، در درون خود شکست خورده است.

از همین رو، دشمن تنها به ترور شخصیت‌ها قانع نیست؛ او می‌خواهد اراده ملت‌ها را نیز ترور کند. هدف نهایی او این است که مردم احساس کنند راه به پایان رسیده، ستون خیمه فرو افتاده و دیگر توان ادامه مسیر وجود ندارد. اگر این احساس شکل بگیرد، دشمن حتی بدون شلیک گلوله‌ای دیگر، به بخشی از هدف خود رسیده است.

در چنین شرایطی، وظیفه امت تنها گریستن نیست؛ برخاستن است.

تشییع رهبر شهید، اگرچه صحنه‌ای از سوگ است، اما نباید به صحنه‌ای از انفعال تبدیل شود. این اجتماع عظیم، هنگامی رسالت خود را به انجام می‌رساند که از دل آن، عزم تازه‌ای برای ادامه راه پدید آید. هر قدمی که در این مسیر برداشته می‌شود، باید اعلام کند که با رفتن یک مجاهد، جبهه حق متوقف نمی‌شود.

در فرهنگ عاشورا نیز همین حقیقت جاری است. اگر قرار بود عاشورا با شهادت امام حسین علیه السلام پایان یابد، دیگر نه خطبه‌های حضرت زینب علیها السلام معنا داشت و نه قیام‌های پس از عاشورا. عصر عاشورا، آغاز مرحله‌ای تازه از جهاد بود؛ جهادی که این بار با تبیین، استقامت و حفظ روح مقاومت ادامه یافت.

به همین دلیل، جمله تاریخی حضرت زینب سلام‌الله‌علیها، تنها بیان یک احساس عرفانی نبود؛ اعلام شکست نخوردن جبهه حق بود. آن



حضرت در اوج مصیبت، اجازه نداد دشمن روایت پیروزی خود را بر تاریخ تحمیل کند. این، بزرگ‌ترین درس برای همه نسل‌هاست؛ مؤمن، حتی در اوج مصیبت نیز میدان را به روایت دشمن واگذار نمی‌کند.

امروز نیز ملت ما در برابر همین آزمون قرار دارد. شهادت رهبر شهید، هرچند زخمی عمیق بر دل‌ها نهاده است، اما این زخم نباید بهانه‌ای برای توقف باشد. ما در میانه یک نبرد تاریخی قرار داریم؛ نبردی که تنها با ابزار نظامی پیش نمی‌رود، بلکه عرصه اصلی آن، جنگ اراده‌ها و روایت‌هاست. اگر ما خود را صرفاً عزادار بدانیم، دشمن ما را شکست خورده معرفی خواهد کرد؛ اما اگر خود را ادامه‌دهنده راه شهید بدانیم، همان صحنه عزاداری به نمایش اقتدار تبدیل خواهد شد.

از این منظر، این تشییع، اعلام حضور یک امت در میدان است. میلیون‌ها انسانی که در این آیین شرکت می‌کنند، با زبان بی‌زبانی می‌گویند: «پرچم بر زمین نمانده است.» این همان چیزی است که دشمن از آن هراس دارد؛ زیرا می‌بیند شهادت، نه تنها جبهه حق را متوقف نکرده، بلکه اراده‌ای تازه در آن دمیده است.

اینجاست که رسالت مبلغ و مداح نیز معنا پیدا می‌کند. او باید مراقب باشد که مردم را در اندوه متوقف نکند. اشک لازم است، اما کافی نیست. روضه باید به رجز برسد، حزن باید به حماسه تبدیل شود و سوگ باید اراده‌ای تازه برای ادامه راه بیافریند.

ما در میانه میدان هستیم. در میانه میدان، سوگواری نیز رنگ و بوی مجاهدت دارد. همان‌گونه که رزمندگان در سخت‌ترین لحظات جنگ، بر



پیکر هم‌زمان خود اشک می‌ریختند، اما پرچم را بر زمین نمی‌گذاشتند، امروز نیز امت اسلامی باید اندوه خود را به سرمایه‌ای برای استقامت بیشتر تبدیل کند.

شهید، با خون خود راه را گشود؛ اکنون نوبت امت است که آن راه را ادامه دهد. اگر شهادت او ما را از حرکت بازدارد، دشمن به هدف خود نزدیک شده است؛ اما اگر این شهادت، ما را برای دفاع از حق، حفظ عزت و استمرار مسیر ولایت مصمم‌تر سازد، خون شهید بار دیگر حیات خواهد آفرید.

در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام، سوگ پایان حرکت نیست؛ آغاز قیام است. هنر امت آن است که اشک را به عزم، اندوه را به امید و فقدان را به حضوری تازه در میدان تبدیل کند. این همان راهی است که عاشورا به ما آموخت و امروز نیز رهبر شهید، با خون خویش بار دیگر پیش روی ما گشود.

● گفتار پنجم؛ شهادت آغاز حیات

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»
«هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند؛ بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.» (آل عمران، ۱۶۹)

نگاه انسان به شهادت، سرنوشت نگاه او به زندگی را نیز تعیین می‌کند. اگر مرگ را پایان همه چیز بداند، شهادت نیز بزرگ‌ترین خسارت خواهد بود؛ اما اگر مرگ را گذرگاهی به حیات برتر بداند، شهادت نه شکست، بلکه اوج پیروزی است.

قرآن کریم، نگاه مؤمن را از ظاهر حادثه فراتر می‌برد. آنچه چشم ظاهر می‌بیند، پیکری است که بر زمین افتاده است؛ اما آنچه حقیقت ایمان می‌بیند، انسانی است که به عالی‌ترین مرتبه حیات رسیده است. از همین رو، قرآن با تعبیر قاطع «بَلْ أَحْيَاءُ» پرده از حقیقتی برمی‌دارد که محاسبات مادی توان درک آن را ندارد.

این حیات، تنها حیات اخروی نیست. شهید، هم نزد پروردگار زنده است و هم در متن زندگی جامعه مؤمنان، حضوری زنده و اثرگذار دارد.



گاه انسان در زمان حیات خود، تنها بر اطرافیانش اثر می‌گذارد؛ اما پس از شهادت، بر نسل‌ها اثر می‌نهد. خون شهید، دامنه نفوذ او را گسترش می‌دهد و راه او را در دل‌های بیشتری جاری می‌سازد.

به همین دلیل، دشمنان خدا از حیات شهید بیش از حیات ظاهری او هراس دارند. آنان گمان می‌کنند با حذف یک انسان، اندیشه او نیز از میان خواهد رفت؛ در حالی که سنت الهی خلاف این را رقم می‌زند. شهادت، پیام شهید را رساتر، مکتب او را شناخته‌تر و راه او را فراگیرتر می‌کند.

تاریخ اسلام، گواه روشن این حقیقت است. خون امام حسین علیه السلام، عاشورا را به بزرگ‌ترین مدرسه آزادگی تاریخ تبدیل کرد. آنچه یزید می‌خواست پایان یک نهضت باشد، آغاز حیات جاودانه آن شد.

رهبر شهید انقلاب نیز در پرتو همین سنت الهی معنا پیدا می‌کند. دشمن می‌خواست با شهادت او، جبهه مقاومت را دچار خلأ و تردید کند؛ اما خون او، بار دیگر بسیاری از دل‌ها را بیدار کرد، پیوندهای عاطفی و اعتقادی مردم با آرمان‌های انقلاب را آشکار ساخت و ظرفیت‌های نهفته امت را به میدان آورد.

یکی از بزرگ‌ترین برکات خون شهید، احیای دل‌های غافل است. گاهی سال‌ها سخن گفته می‌شود، اما دل‌ها تکان نمی‌خورد؛ اما یک شهادت، آنچه را ده‌ها سخنرانی نتوانسته است، در جان مردم ایجاد می‌کند. اشک‌ها، پرسش می‌آفرینند؛ پرسش‌ها به شناخت می‌رسند و شناخت، اراده‌ای تازه برای ادامه راه می‌سازد.

از این رو، شهادت تنها حیات شهید نیست؛ حیات امت نیز



هست. امت، با خون شهید دوباره خود را پیدا می‌کند، سرمایه‌هایش را بازمی‌شناسد و نسبت خود را با آینده روشن‌تر می‌بیند. شاید بتوان گفت یکی از اسرار تأکید فراوان قرآن بر مقام شهید، همین نقش حیات بخش او در جامعه است.

تشییع باشکوه رهبر شهید نیز از همین زاویه معنا پیدا می‌کند. این حضور عظیم، صرفاً بدرقه یک پیکر نیست؛ نشانه زنده بودن آرمان‌هایی است که او برای آنها زیست و جان خویش را تقدیم کرد. هر قدمی که مردم در این مسیر برداشتند، گواهی است بر اینکه شهادت نتوانسته پیوند امت با راه شهید را قطع کند؛ بلکه آن را استوارتر ساخته است.

همان‌گونه که رهبر شهید در رابطه با تشییع باشکوه شهید حاج قاسم سلیمانی فرمودند که آن حضور میلیونی نشانه‌ای از ناکامی دشمن در تحقق اهدافش و جلوه‌ای از استمرار راه شهید است:

«مردم نشان دادند که به جهاد در میدان مقاومت معتقدند، به مبارزه معتقدند، به مقاومت در مقابل استکبار معتقدند. مردم نشان دادند که به کسی که مظهر اقتدار ملی و اقتدار جهادی ایران است احترام می‌گذارند. شهید سلیمانی مظهر این اقتدار بود، در کل منطقه اقتدار ملی ایران را به رخ دشمنان کشور و دشمنان انقلاب می‌کشید، مظهر این روحیه‌ی اقتدار ملی بود، مردم به این احترام گذاشتند.» ۱۳۹۹/۰۴/۲۲

از همین رو، مؤمنان در برابر شهادت، هرچند اندوهگین می‌شوند، اما مأیوس نمی‌شوند. آنان می‌دانند که شهید از دست نرفته است؛ بلکه به



جایگاهی رسیده که قرآن آن را «حیات» می نامد. آنچه بر زمین مانده، مسئولیت ماست؛ نه حسرت ما.

شاید بزرگ‌ترین خطا آن باشد که شهادت را پایان حضور شهید بدانیم. حقیقت آن است که بسیاری از شهیدان، پس از شهادت، بیش از دوران حیات خود در جامعه اثر گذاشته‌اند. اندیشه آنان گسترش یافته، راهشان شناخته‌تر شده و الهام‌بخش نسل‌های بیشتری گردیده است.

شهادت، پایان حضور مردان خدا نیست؛ آغاز نوعی دیگر از حضور است. حضوری که دیگر در محدوده زمان و مکان نمی‌گنجد و تا هر زمان که راه آنان ادامه داشته باشد، اثر خود را در جان امت باقی خواهد گذاشت.

● گفتار ششم؛ از علم تا مجاهدت

«وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا»

«خداوند مجاهدان را بر خانه نشینان، به پاداشی بزرگ برتری داده است.» (نساء، ۹۵)

در مکتب اسلام، علم مقصد نیست؛ آغاز مسئولیت است. عالم دین، تنها برای دانستن تربیت نمی شود، بلکه برای برخاستن، هدایت کردن و در صورت نیاز، مجاهدت و فداکاری پرورش می یابد. از همین رو قرآن کریم، میان دانستن و مجاهدت پیوند برقرار می کند و مجاهدان را بر قاعدان برتری می دهد. گویی ارزش علم، آن گاه آشکار می شود که انسان را از سکون به میدان مسئولیت بکشاند.

رهبر شهید انقلاب، تجسم همین حقیقت بود. او پیش از آنکه فرمانده میدان مقاومت باشد، سال ها در کسوت یک فقیه، مفسر قرآن، استاد حوزه و مربی نسل مؤمن، عمر خود را صرف تعلیم و تربیت کرد؛ اما هیچ گاه علم را در حجره و کتابخانه محصور نساخت. هر جا اسلام، امت اسلامی و عزت ملت به حضور او نیاز داشت، عالم مجاهد از متن درس و بحث به متن میدان قدم گذاشت.



امام خمینی رحمۃ اللہ علیہ در منشور روحانیت، چنین روحانیتی را با زیباترین تعبیر توصیف می‌کنند:

«سلام بر حماسه‌سازان همیشه جاوید روحانیت که رساله علمیه و عملیه خود را به دم شهادت و مرکب خون نوشته‌اند و بر منبر هدایت و وعظ و خطابه مردم، از شمع حیاتشان گوهر شب چراغ ساخته‌اند.»

این تعبیر، تنها یک ستایش ادبی نیست؛ ترسیم هویت حقیقی روحانیت شیعه است. روحانیتی که رساله خود را تنها با قلم نمی‌نویسد، بلکه اگر زمان اقتضا کند، با خون خویش نیز امضا می‌کند. چنین عالمی، علم را از زندگی مردم جدا نمی‌بیند و رسالت خود را تنها در تدریس و تألیف خلاصه نمی‌کند.

رهبر شهید انقلاب نیز وارث همین مکتب بود. سال‌ها تعلیم، تربیت، تبلیغ، هدایت جامعه، دفاع از آرمان‌های انقلاب و حضور در خط مقدم مبارزه، اجزای یک مسیر واحد بودند؛ مسیری که سرانجام به شهادت ختم شد. شهادت او پایان یک فعالیت سیاسی نبود، بلکه ثمره طبیعی عمر عالمی بود که دانش خود را وقف اقامه حق کرده بود.

این حقیقت، امروز برای حوزه‌های علمیه و مبلغان، یک پیام روشن دارد. جامعه بیش از هر زمان دیگری به عالمانی نیاز دارد که علاوه بر عمق علمی، روحیه مسئولیت‌پذیری، شجاعت، بصیرت و آمادگی حضور در میدان را داشته باشند. اگر علم، انسان را نسبت به سرنوشت امت بی‌تفاوت کند، هنوز به مقصد خود نرسیده است.



تکریم رهبر شهید نیز تنها با نقل خاطرات علمی یا بیان فضایل اخلاقی او محقق نمی‌شود؛ بلکه با ادامه همان راهی تحقق می‌یابد که در آن، معرفت به مسئولیت، اندیشه به حرکت و علم به مجاهدت تبدیل می‌شود. این همان میراثی است که روحانیت شیعه در طول تاریخ با خون شهیدان خود حفظ کرده است و امروز نیز باید آن را به نسل‌های آینده منتقل کند.

در این میان، مشهد مقدس نیز معنایی تازه پیدا می‌کند. خداوند چنین تقدیر کرد که پیکر این مجاهد بزرگ، در جوار مضجع نورانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام آرام گیرد؛ امامی که قرن‌هاست مأمّن دل‌های مشتاق و کانون هویت دینی و تمدنی جهان تشیع است. این همجواری، تنها یک مجاورت جغرافیایی نیست؛ پیوندی عمیق میان دو مسیر است؛ مسیر امامت و مسیر مجاهدتی که همه عمر خود را وقف پاسداری از همان مکتب کرد.

رهبر شهید، خود سال‌ها پیش، پیام زندگی امام رضا علیه السلام را در یک جمله چنین خلاصه کرده بودند:

«پیام زندگی علی بن موسی الرضا علیه السلام عبارت است از مبارزه دائمی خستگی‌ناپذیر.»

این تعبیر، تنها توصیف زندگی امام هشتم نبود؛ گویی شرح زندگی خود ایشان نیز بود. او نیز عمر خویش را در مبارزه‌ای پیوسته، هوشمندانه و خستگی‌ناپذیر برای پاسداری از اسلام، عزت امت، استقلال ایران و تحقق آرمان‌های انقلاب اسلامی سپری کرد و سرانجام نیز در همین راه به



شهادت رسید.

از این پس، هر زائری که در صحن و سرای رضوی به امام رئوف سلام می‌دهد، در کنار آن مضجع نورانی، یاد مجاهدی را نیز زنده می‌کند که کوشید پیام همان امام را در روزگار ما عینیت ببخشد. این همجواری، دعوتی ماندگار است؛ دعوت به این حقیقت که راه ولایت، راه سکون و عافیت طلبی نیست، بلکه راه مبارزه دائمیِ خستگی‌ناپذیر است؛ همان راهی که امام رضا (علیه السلام) پیمود، رهبر شهید آن را ادامه داد و امروز به امانتی در دستان امت اسلامی سپرده شده است.

● گفتار هفتم؛ از شخصیت تا مکتب

شخصیت‌های بزرگ، با فقدانشان از صحنه تاریخ کنار نمی‌روند؛ اگر صاحب مکتب باشند، پس از رحلت و شهادت، حضورشان گسترده‌تر می‌شود. آنان تا زمانی که زنده‌اند، الهام‌بخش انسان‌ها هستند و پس از شهادت، راه و اندیشه‌شان به سرمایه‌ای برای امت تبدیل می‌شود. از همین رو، بزرگداشت شهیدان بزرگ، تنها به یادآوری شخصیت آنان محدود نمی‌شود، بلکه باید به شناخت و امتداد مکتب آنان بینجامد.

رهبر شهید انقلاب نیز از این سنخ شخصیت‌ها بود. اگر همه اهتمام ما به بیان خاطرات، فضایل اخلاقی و ویژگی‌های فردی ایشان محدود شود، بخش مهمی از حقیقت را از دست داده‌ایم. آنچه باید برای نسل امروز و فردای امت اسلامی حفظ شود، تنها شخصیت ایشان نیست؛ بلکه منظومه فکری، مکتب عملی و راهی است که او با عمر مجاهدانه خود بنا نهاد و با خون خویش بر حقانیت آن مهر تأیید زد.

شهید، خود مقصد نیست؛ نشانه راه است. ارزش بزرگداشت او نیز در آن است که انسان‌ها را به همان راهی دعوت کند که او برای آن زیست و در



همان راه به شهادت رسید.

قرآن کریم، رسالت پیام‌آوران الهی را چنین توصیف می‌کند:

«الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ

حَسِيبًا»

«آنان که پیام‌های خدا را ابلاغ می‌کنند، تنها از او می‌ترسند و از هیچ‌کس جز خدا بیم ندارند.» (احزاب، ۳۹)

رهبر شهید، در تمام سال‌های مجاهدت خویش، رسالت خود را در ابلاغ حقیقت، دفاع از اسلام، حمایت از مظلومان، اقامه عدالت و ایستادگی در برابر جبهه استکبار می‌دانست و هیچ تهدید و فشاری او را از ادای این رسالت باز نداشت. شهادت او نیز پایان این رسالت نیست؛ بلکه آغاز مرحله‌ای تازه برای امت است تا این پیام را زنده نگه دارد و راه آن را استمرار بخشد.

از همین رو، دشمن نیز تنها با یک شخصیت مواجه نبود؛ آنچه او را به هراس می‌انداخت، همین مکتب بود. ترور یک انسان، آسان‌تر از خاموش کردن اندیشه‌ای است که در دل میلیون‌ها انسان ریشه دوانده است. اگر این مکتب زنده بماند، شهادت نیز به جای آنکه پایان راه باشد، به عامل گسترش آن تبدیل خواهد شد.

در معارف اهل بیت علیهم‌السلام نیز استمرار این رسالت، بر دوش عالمان ربانی نهاده شده است. امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند:

«الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»

«عالمان، وارثان پیامبران‌اند.»



وراثت انبیاء، تنها وراثت علم نیست؛ وراثت رسالت است. همان رسالتی که با ابلاغ حق، تبیین دین، دفاع از حقیقت و هدایت جامعه معنا پیدا می‌کند. هر عالمی که این راه را ادامه دهد، در حقیقت حلقه‌ای از زنجیره رسالت انبیاست و هرگاه در این راه جان خویش را تقدیم کند، خون او نیز در امتداد خون پیام‌آوران الهی معنا می‌یابد.

رهبر شهید، مکتبی را نمایندگی می‌کرد که ستون‌های اصلی آن ایمان، توحید، ولایت، عقلانیت، مقاومت، مردم‌باوری، امید، عزت و نگاه تمدنی به آینده اسلام بود. در این مکتب، دین تنها مجموعه‌ای از احکام فردی نیست، بلکه برنامه‌ای برای ساخت انسان، جامعه و تمدن است. معنویت از مسئولیت اجتماعی جدا نیست، مقاومت یک واکنش احساسی و مقطعی نیست، بلکه منطق دائمی امت اسلامی در برابر استکبار است و مردم نیز تماشاگر حوادث نیستند، بلکه صاحبان اصلی انقلاب و سازندگان آینده‌اند.

شناخت این مکتب، تنها با شنیدن خاطرات و نقل فضایل حاصل نمی‌شود. همان‌گونه که برای شناخت مکتب امام خمینی رحمته‌الله علیه باید به آثار و اندیشه‌های ایشان رجوع کرد، برای شناخت مکتب رهبر شهید نیز باید به بیانات، پیام‌ها، درس‌ها و آثار علمی او مراجعه نمود. این آثار، نقشه راهی است که منظومه فکری ایشان را در حوزه‌های توحید، ولایت، جامعه اسلامی، مقاومت، تمدن نوین اسلامی و آینده امت ترسیم می‌کند.

در میان این آثار، «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» جایگاهی ممتاز دارد. این کتاب صرفاً مجموعه‌ای از مباحث تفسیری نیست؛ شناسنامه



فکری رهبر شهید و زیربنای بسیاری از مواضع و جهت‌گیری‌های راهبردی او در طول سال‌های رهبری است. هر کس بخواهد او را نه فقط به عنوان شخصیتی محبوب، بلکه به عنوان صاحب یک مکتب بشناسد، ناگزیر باید با این منظومه فکری مأنوس شود.

از همین منظر، یکی از ماندگارترین راه‌های بزرگداشت رهبر شهید، زنده نگه داشتن اندیشه اوست؛ با خواندن آثارش، گفت‌وگو درباره مبانی فکری‌اش، تشکیل حلقه‌های مطالعه و تبدیل معارف او به گفتمان عمومی جامعه. محبت، آغاز راه است؛ اما معرفت، ضامن ماندگاری آن است.

وفاداری حقیقی به رهبر شهید، تنها در اشک ریختن و ابراز اندوه خلاصه نمی‌شود؛ وفاداری حقیقی آن است که راه او را بشناسیم، اندیشه او را بخوانیم، مکتب او را بفهمیم و آن را در زندگی فردی و اجتماعی امت استمرار بخشیم. این، همان میراثی است که خون شهید، آن را به امانت در دستان امت نهاده است.

● گفتار هشتم؛ از حضور تا بعثت

«وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَآئِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا ﴿٤﴾ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ...»

«ما به بنی اسرائیل در کتاب خبر دادیم که دو بار در زمین فساد خواهید کرد و برتری جویی بزرگی خواهید نمود. پس چون وعده نخست فرا رسد، بندگانِ نیرومند از خود را بر شما برمی‌انگیزیم...» (اسراء، ۴ و ۵)

قرآن کریم، در برابر طغیان مستکبران، تنها از نابودی آنان سخن نمی‌گوید؛ بلکه از سنت دیگری نیز پرده برمی‌دارد؛ سنت «بعثت». هنگامی که فساد، ظلم و استکبار به اوج می‌رسد، خداوند بندگان خود را برمی‌انگیزد تا در برابر آن بایستند. این برانگیختگی، صرفاً یک هیجان زودگذر یا واکنشی احساسی نیست؛ بلکه حرکتی الهی است که انسان‌های مؤمن را از تماشاگران تاریخ، به سازندگان تاریخ تبدیل می‌کند.

در تفسیر این آیه، امام صادق علیه السلام سه بار فرمودند:

«هُمُ وَاللَّهِ أَهْلُ قُمْ.» «به خدا سوگند، آنان اهل قم هستند.»

مراد از «اهل قم»، صرفاً ساکنان یک شهر نیست. قم، خاستگاه نهضتی



است که با مرجعیت و ولایت فقیه، اسلام ناب محمدی را در عصر غیبت احیا کرد و ملتی را برای دفاع از دین، مقابله با استکبار و زمینه سازی تمدن اسلامی به میدان آورد. از این منظر، «اهل قم» بیش از آنکه یک جغرافیا باشد، هویت یک جبهه است؛ جبهه‌ای که هر انسان مؤمن و وفادار به ولایت، در هر نقطه از جهان، می‌تواند جزئی از آن باشد.

قرآن کریم در آیه‌ای دیگر، همین حقیقت را از زاویه‌ای دیگر بیان می‌کند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما از دین خود بازگردد، خداوند گروهی را خواهد آورد که آنان را دوست دارد و آنان نیز او را دوست دارند؛ در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران استوارند، در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای هراسی ندارند.» (مائده، ۵۴)

در روایات آمده است که وقتی این آیه نازل شد، اصحاب از رسول خدا ﷺ پرسیدند این قوم چه کسانی‌اند. حضرت دست بر شانه سلمان فارسی گذاشتند و فرمودند: «هذا وذووه.» «این مرد و قوم او.» سپس فرمودند: «اگر دین در ستاره ثریا باشد، مردانی از فارس به آن دست خواهند یافت.» این روایت، ستایش یک قومیت نیست؛ ستایش ملتی است که هرگاه دیگران از مسئولیت خود عقب بنشینند، برای یاری دین خدا قیام می‌کند. ملاک برتری این قوم، نه نژاد و زبان، بلکه ایمان، مجاهدت، عزت در برابر دشمن و محبت نسبت به جبهه مؤمنان است.

اساساً رسالت پیامبران نیز همین بوده است. خداوند می‌فرماید:



«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»

«ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و همراه آنان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم برای برپایی عدالت قیام کنند.» (حدید، ۲۵)

نکته شگفت این آیه آن است که نمی‌فرماید پیامبران عدالت را برپا می‌کنند، بلکه می‌فرماید «مردم قیام کنند». کار انبیا تنها ابلاغ پیام نبود؛ ساختن انسان‌هایی بود که خود بار مسئولیت هدایت جامعه را بر دوش بگیرند. پیامبران، امت می‌ساختند؛ امتی که بتواند پس از آنان نیز راه حق را ادامه دهد و در برابر طغیان بایستد. هر نهضت الهی، زمانی به بلوغ می‌رسد که مردم، از تماشاگر بودن خارج شوند و به بازیگران اصلی میدان تبدیل گردند.

از همین منظر، یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای انقلاب اسلامی، شکل‌گیری چنین ملتی است؛ ملتی که در بزنگاه‌های تاریخی، مسئولیت را از دوش دیگران بر نمی‌دارد، بلکه خود به میدان می‌آید. سرمایه اصلی انقلاب اسلامی، پیش از آنکه در قدرت نظامی یا امکانات مادی باشد، در ایمان، بصیرت، اعتماد و حضور همین مردم نهفته است. این همان قدرت نرمی است که دشمن، بارها در محاسبات خود از درک آن ناتوان مانده است. او توان موشک‌ها را می‌سنجد، اما قدرت دل‌هایی را که با ایمان و ولایت پیوند خورده‌اند، نمی‌تواند اندازه بگیرد.

در سال‌های اخیر، ملت ایران بارها این حقیقت را به نمایش گذاشته است. تشییع میلیونی شهید حاج قاسم سلیمانی، بدرقه باشکوه شهید آیت‌الله رئیسی و اکنون استقبال و تشییع تاریخی رهبر شهید انقلاب، صرفاً اجتماعاتی بزرگ نبودند؛ این حضورهای عظیم، تجلی سرمایه اجتماعی



انقلاب اسلامی و نمایش قدرت نرم آن بودند. هر بار که دشمن گمان کرد با حذف یک فرمانده یا یک رهبر، اراده ملت را خواهد شکست، حضور مردم همه محاسبات او را بر هم زد و نشان داد که پیوند امت با ولایت، پیوندی عمیق، ایمانی و تاریخی است.

رهبر شهید انقلاب نیز تنها چند هفته پیش از شهادت خود، با نگاهی برخاسته از همین سنت الهی فرمودند:

«بعد از این هم به توفیق الهی اگر چنانچه حادثه‌ای برای کشور پیش بیاید، خدای متعال این مردم را مبعوث خواهد کرد برای مقابله با حوادث، و کار را مردم تمام خواهند کرد.»

شهادت ایشان، این سخن را به واقعیتی عینی تبدیل کرد. حضور میلیون‌ها انسان، با سلايق گوناگون، از شهرها و روستاها و حتی از کشورهای مختلف، پیش از آنکه یک واکنش احساسی باشد، نشانه حیات یک ملت بود؛ ملتی که خود را در برابر آینده ایران و امت اسلامی مسئول می‌داند.

این حضور عظیم، جلوه بعثت دوباره یک ملت است؛ ملتی که با حضور خود اعلام می‌کند شهادت رهبران الهی، نه اراده او را می‌شکند و نه او را از میدان خارج می‌کند، بلکه او را برای ادامه راه آماده‌تر می‌سازد. این حضور، پاسخی عملی به همه محاسبات دشمن و نشانه‌ای روشن از استمرار حیات انقلاب اسلامی است.

ملت مبعوث، ملتی نیست که تنها در لحظه‌های حادثه گرد هم آید؛ ملتی است که پس از پایان حادثه نیز راه را ادامه دهد، از آرمان‌ها پاسداری کند، در میدان تبیین حاضر باشد، امید را زنده نگه دارد و در کنار ولی خدا، مسئولیت تاریخی خود را به انجام رساند. این، همان بعثتی است که خون شهید، آن را در جان امت بیدار می‌کند.

● گفتار نهم؛ از سوگ فقدان تا روایت فتح

هر جنگی دو روایت دارد؛ روایت دشمن و روایت جبهه حق. گاه آنچه سرنوشت یک نبرد را در ذهن ملت‌ها رقم می‌زند، نه حجم آتش و ویرانی، بلکه روایتی است که از آن حادثه ساخته می‌شود. دشمن می‌کوشد هر شهادت را نشانه ضعف، هر فقدان را آغاز فروپاشی و هر مصیبت را پایان یک راه معرفی کند؛ اما جبهه حق، همان حادثه را آغازی برای بیداری، انسجام و پیشروی می‌بیند. از همین رو، یکی از مهم‌ترین میدان‌های نبرد، میدان روایت‌هاست.

نبرد امروز، تنها در میدان نظامی جریان ندارد؛ میدان روایت، امتداد همان میدان جهاد است. هر کس بتواند تصویر نهایی یک حادثه را در ذهن ملت‌ها تثبیت کند، بخش مهمی از نتیجه نبرد را رقم زده است. از همین رو، آخرین تصویر این حادثه را نباید دشمن ترسیم کند. اگر روایت میدان به دست دشمن سپرده شود، شهادت به شکست، مقاومت به بن‌بست و ایستادگی به هزینه‌ای بی‌ثمر تعبیر خواهد شد؛ اما اگر این حادثه بر اساس منطق قرآن و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام روایت شود، همان شهادت به



سرچشمه حیات، امید، انسجام و پیشروی امت تبدیل خواهد شد. حفظ روایت فتح، خود بخشی از جهاد امروز امت اسلامی است.

قرآن کریم، مؤمنان را از اسارت در ظاهر حوادث برحذر می‌دارد و آنان را به مشاهده سنت‌های الهی دعوت می‌کند؛ سنت‌هایی که فراتر از محاسبات ظاهری عمل می‌کنند. در نگاه قرآن، پیروزی تنها آن چیزی نیست که چشم ظاهر می‌بیند؛ پیروزی آن است که اراده الهی در تاریخ پیش رود و جبهه حق، یک گام دیگر به تحقق وعده‌های خدا نزدیک شود. نمونه کامل این نگاه را باید در عاشورا جست‌وجو کرد. در ظاهر، همه چیز از شکست حکایت می‌کرد؛ امام حسین علیه السلام و یارانش به شهادت رسیده بودند، اهل بیت به اسارت رفته بودند و دشمن خود را فاتح میدان می‌پنداشت. اما در همان لحظه که بسیاری پایان راه را می‌دیدند، حضرت زینب علیها السلام حقیقت دیگری را مشاهده می‌کرد. هنگامی که ابن زیاد با طعنه پرسید: «کار خدا را با برادرت چگونه دیدی؟» پاسخ داد:

«مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِلاً»

«جز زیبایی ندیدم.»

این سخن، انکار مصیبت نبود؛ بلکه تفسیر الهی حادثه بود. زیبایی، در بقای راه خدا، رسوایی دشمن و زنده شدن حقیقتی بود که دیگر هیچ قدرتی توان خاموش کردن آن را نداشت. آنچه ابن زیاد پایان نهضت می‌پنداشت، آغاز ماندگاری عاشورا در تاریخ شد.

همین حقیقت را امام سجاد علیه السلام نیز با بیانی دیگر روشن کردند. هنگامی که یکی از همراهان، با دیدن آن همه شهید و اسیر، گمان کرد



دشمن پیروز شده است، حضرت فرمودند:

«إِذَا دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَأَذِّنْ ثَمَّ أَقْر، تَعْرِفُ الْغَالِبَ.»

«هرگاه وقت نماز فرا رسید، اذان بگو و اقامه برپا کن؛ آن گاه خواهی دانست پیروز واقعی چه کسی است.»

معیار پیروزی، شمار شهیدان یا ظاهر میدان نیست؛ معیار، استمرار پرچم توحید، زنده ماندن پیام اسلام و باقی ماندن امت بر عهد الهی است. اگر اذان محمدی همچنان بر فراز جامعه طنین انداز است، اگر جبهه حق به مسیر خود ادامه می دهد و اگر دشمن نتوانسته اراده مؤمنان را در هم بشکند، حقیقت پیروزی از آن جبهه ایمان است.

این منطق، تنها درس عاشورا نیست؛ سنت همیشگی خداوند در تاریخ است:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»

«اوست که پیامبر خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه آیین ها پیروز گرداند، هرچند مشرکان خوش نداشته باشند.» (توبه، ۳۳)

این وعده، وعده ای برای پایان تاریخ نیست؛ سنت جاری خدا در متن تاریخ است. هر جا که جبهه حق، نقشه دشمن را ناکام می گذارد، هر جا که ایمان بر ترس غلبه می کند، جلوه ای از همین وعده الهی تحقق یافته است.

از همین منظر، روایت فتح به معنای نادیده گرفتن تلخی ها و خسارت ها نیست. قرآن هرگز مؤمنان را به خوش بینی ساده لوحانه دعوت نمی کند. روایت فتح یعنی دیدن همه واقعیت میدان؛ هم دیدن زخم ها و هزینه ها، هم دیدن دستاوردها؛ هم شناخت خسارت ها و هم سنجیدن میدان بر



اساس تحقق یا ناکامی اهداف راهبردی دشمن و جبهه حق.

دشمن با این جنایت، در پی آن بود که ستون خیمه اقتدار جمهوری اسلامی را فرو ریزد، ملت ایران را دچار اضطراب و دوگانگی کند، محور مقاومت را از هم بپاشد و معادلات منطقه را به سود خود تغییر دهد. اما آنچه در میدان رخ داد، درست در نقطه مقابل این محاسبات بود. ملت ایران، استوارتر از گذشته در صحنه ایستاد، انسجام ملی و دینی خود را به نمایش گذاشت، محور مقاومت از هم نپاشید و جمهوری اسلامی بار دیگر نشان داد که در معادلات جهانی، در جایگاه یک قدرت تعیین کننده قرار دارد. دشمن هزینه های سنگینی بر ملت تحمیل کرد، اما به اهداف اصلی خود دست نیافت و این، یکی از روشن ترین نشانه های فتح است.

از همین رو، رهبر معظم انقلاب در پیام خود فرمودند:

«امروز و تا این نقطه از حماسه دفاع مقدس سوم، به جرأت می توان گفت که شما ملت قهرمان ایران، پیروز قطعی این میدان بوده اید.»

و در ادامه، افق این پیروزی را چنین ترسیم کردند:

«امروز طلوعه برآمدن جمهوری اسلامی به عنوان یک قدرت بزرگ و قرار گرفتن استکبار در سراسیمگی ضعیف، مقابل چشم همگان آشکار شده است.»

این سخن، دعوت به احساس پیروزی نیست؛ تبیین واقعیت میدان است. جمهوری اسلامی امروز، بیش از هر زمان دیگری توانسته است موازنه قدرت را به سود جبهه حق تغییر دهد و هیمنه استکبار را در برابر چشم



ملت‌ها در هم بشکند. البته این پایان راه نیست؛ هر فتح، مقدمه فتحی بزرگ‌تر است و این مسیر تا تحقق کامل وعده الهی و برپایی حکومت جهانی عدل به دست حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ادامه خواهد یافت.

از این منظر، حضور عظیم مردم در مراسم استقبال و تشییع رهبر شهید نیز صرفاً یک واکنش عاطفی نیست؛ بلکه خود بخشی از روایت فتح است. این حضور، اعلام این حقیقت به جهانیان است که پیوند امت با ولایت، با شهادت گسسته نمی‌شود، بلکه استوارتر می‌گردد. این اجتماع عظیم نشانه‌ای از ناکامی دشمن در تحقق اهدافش و جلوه‌ای از استمرار راه شهید است.

آری، قرآن وعده غلبه دین حق را تضمین کرده است و امروز امت اسلامی، در پرتو مقاومت و ایستادگی، نشانه‌های آن را به چشم می‌بیند و تا تحقق کامل فتح و نصر در عصر ظهور، این راه را ادامه خواهد داد.

● گفتار دهم؛ از خونخواهی تا حیات امت

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»

«و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خرد؛ باشد که پرهیزگار شوید.» (بقره: ۱۷۹)

در منطق قرآن، قصاص تنها مجازات قاتل نیست؛ ضامن حیات جامعه است. جامعه‌ای که در برابر خون مظلوم بی تفاوت بماند، راه را برای تکرار جنایت هموار می‌کند، اما جامعه‌ای که خون مظلوم را پاس بدارد و اجازه ندهد ظلم بی پاسخ بماند، حیات، عزت و امنیت خود را حفظ می‌کند. از این رو، خونخواهی در فرهنگ اسلام، پیش از آنکه انتقام باشد، پاسداری از حیات امت است.

قرآن کریم در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

«وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيٍّ سُلْطَانًا»

«هر کس مظلوم کشته شود، برای ولی او سلطه و حقی برای خونخواهی قرار داده‌ایم.» (اسراء: ۳۳)

این «سلطان»، تنها اجازه مطالبه قصاص نیست؛ مسئولیتی الهی برای زنده نگه داشتن خون مظلوم و جلوگیری از فراموش شدن آرمان اوست.



رهبر شهید انقلاب، تنها متعلق به خانواده خود نبود؛ او پدر امت، رهبر یک ملت و امید میلیون‌ها آزاده در جهان اسلام بود. از این رو، ولیّ این خون، تنها یک خاندان نیست؛ امتی است که با ولایت او زندگی کرده، از هدایت او بهره برده و امروز خود را وارث این مسئولیت می‌داند.

از همین منظر، مراسم استقبال و تشییع رهبر شهید، تنها آیین بدرقه یک پیکر نیست؛ مراسم بستن عهد خون است؛ پیمانی که مردم با خدا، با ولیّ خدا و با یکدیگر می‌بندند تا نگذارند این خون، همچون بسیاری از خون‌های مظلوم تاریخ، به فراموشی سپرده شود.

این حضور عظیم، پیش از آنکه نمایش اندوه باشد، نمایش مسئولیت است. هر گام، اعلام وفاداری به راه شهید است و هر شعار، تجدید بیعتی برای ادامه مسیر. همان‌گونه که رهبر معظم انقلاب، تشییع باشکوه شهید حاج قاسم سلیمانی را یکی از مراحل انتقام سخت دانستند، این حضور تاریخی نیز نخستین گام در خونخواهی رهبر شهید خواهد بود؛ زیرا دشمن، پیش از آنکه از سلاح ما هراس داشته باشد، از زنده بودن ملت و استمرار راه شهید هراس دارد.

از این رو، تشییع باشکوه رهبر شهید، تنها یک مراسم ملی نیست؛ تجدید میثاق امت با ولایت و اعلام هم‌پیمانی مردم برای خونخواهی است. این حضور، در برابر دیدگان جهانیان، حقیقتی را آشکار خواهد کرد که دشمن سال‌ها در پی انکار آن بوده است؛ اینکه پیوند ملت با ولایت، پیوندی سیاسی و مقطعی نیست، بلکه پیوندی ایمانی، تاریخی و تمدنی است. از همین رو، این اجتماع عظیم را می‌توان همه‌پرسی بزرگ وفاداری



ملت به راه انقلاب اسلامی دانست؛ همه‌پرسی‌ای که نه با صندوق رأی، بلکه با حضور آگاهانه میلیون‌ها انسان برگزار می‌شود.

اما خونخواهی، در مراسم استقبال و تشییع پایان نمی‌یابد. این مراسم، آغاز یک مسئولیت است، نه پایان یک احساس. اگر این سرمایه عظیم اجتماعی، به حرکت، مجاهدت، تبیین، خدمت، وحدت، امید و مقاومت تبدیل نشود، عهد خون ناتمام خواهد ماند.

امروز هر یک از ما، سهمی در این خونخواهی داریم؛ عالم با تبیین، مبلغ با هدایت، نویسنده با قلم، هنرمند با هنر، مسئول با خدمت صادقانه، جوان با مجاهدت و خانواده با تربیت نسل آینده. خونخواهی، تنها در میدان نبرد معنا پیدا نمی‌کند؛ هر قدمی که به عزت امت اسلامی، اقتدار ایران، استحکام ولایت و پیشرفت جبهه مقاومت بینجامد، بخشی از این خونخواهی است.

این مسئولیت، مرزهای ایران را نیز در می‌نوردد. رهبر شهید، تنها رهبر یک کشور نبود؛ پرچمدار جبهه مقاومت و امید ملت‌های آزاده بود. از نجف و قم تا بیروت، از یمن و عراق تا پاکستان و دیگر سرزمین‌های اسلامی، دل‌های فراوانی با این مصیبت داغدار و با این عهد هم‌پیمان خواهند شد.

با این عهد خون در میان امت اسلامی، خون شهید همچنان خواهد جوشید و حیات امت استمرار خواهد یافت. این همان وعده قرآن است که «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ»؛ حیاتی که در سایه وفاداری به خون مظلوم، ایستادگی در برابر ظلم و ادامه راه شهید شکل می‌گیرد.



پس رسالت امروز ما آن است که این اجتماع عظیم را به آغاز فصلی تازه در تاریخ انقلاب اسلامی تبدیل کنیم؛ فصلی که در آن عشق به عهد، عاطفه به عقلانیت، وداع به وفاداری، اندوه به اراده و امید، مرثیه به روایت فتح، غم به غیرت و سوگ به سلحشوری تبدیل شود.

این، حقیقت خونخواهی است؛ عهدی که با خون بسته می‌شود، با حضور ملت استوار می‌گردد و با استمرار راه شهید، حیات امت را تضمین می‌کند.

